

◇ فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ

سال پنجم. شماره هجدهم . زمستان ۱۳۹۲

صفحات: ۱۲۶-۱۰۳

تاریخ وصول: ۱۳۹۲/۳/۱۸- تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۷/۱۵

اسطوره وارگی مفاهیم زنانه در شعر طاهره صفارزاده

نسرین گبانچی*
عیسی داراب پور**

چکیده

شعر یکی از پهناترین عرصه های تجلی اسطوره ها و نمادهای زنانه است. در ادبیات معاصر، طاهره صفارزاده در راستای برآورده شدن آرمان های آزادی خواهانه ای خود، از وجود زن برای بارور ساختن سروده هایش بهره برده است. وی زن را نمادی از زایندهگی و پرورندگی انسان ها دانسته است؛ به همین دلیل در بیش تر شعرهایش برای او، بُعد اسطوره ای و الهه وار قائل شده است. در این پژوهش مفاهیم آفرینش زن، زنانگی، عشق و احساسات زن و زبان زنانه ای صفارزاده مورد واکاوی قرار گرفته اند. جاودانگی و تکامل وجود اسطوره ای زن در جامه ای الهه های همانند «مادر اعظم» و «آناهیتا» نمود یافته است. افزون بر این، نمادهای زنانه ای طبیعت همچون زمین (خاک)، آفتاب و ماه و مسأله ای تقدس زنان (مادر مثالی) در چهره ای مادر نیک و مادر دهشتناک مورد بررسی قرار گرفته است؛ هرچند تأثیر ایزدبانوی مادر اعظم، آناهیتا، مادر- زمین و کهن الگوی مادر نیک در سروده های صفارزاده، آشکارتر از دیگر مفاهیم زنانه و اسطوره ای است.

کلید واژگان: طاهره صفارزاده، اسطوره ای زن، ایزدبانوان.

* گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور آبادان، ایران (نویسنده مسئول: n.gobanchi@gmail.com).

** گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز، ایران (com.yahoo@dar_isa).

مقدمه

احساس زنانه، روح حساس و لطیف و زبان زنانه □ ی صفارزاده در بیشتر سروده □ های وی، به ویژه شعرهای نخستینش آشکار است. اشعار این دوره (اواخر دهه □ ی ۴۰ تا دهه □ ی ۵۰) سرشار از مضامین و باورهای عاشقانه، انسان مدارانه و احساس □ های زنانه و مدارانه است. احساسات زن و به ویژه نمادهای زنانه همچون زمین، خاک، آفتاب و مهتاب در سروده □ هایش، فضایی آرمانی و سرشار از عواطف پویا ایجاد کرده است. وی همه □ ی این نمادها را در راه اعتلای شأن انسان □ ها و به ویژه زمینیان و زنان به کار برده است. در این باره می □ گوید: «شعر، پالاینده و سازنده است. پالاینده □ ی انسان شاعر و انسان خواننده. ضمن ساختن و ساخته شدن، پالایش صورت می □ گیرد و ضمن پالایش، ارزش □ ها و ناخالصی □ ها بر ملا می □ شوند.» (صفارزاده (ت)، ۱۳۸۶: ۱۱۳)

صفارزاده زن را در مجموعه □ هایی چون «طنین در دلنا»، «در رهگذر مهتاب»، «سفر پنجم» و «دیدار صبح» از وجود مادینه □ اش بالاتر قرار داده و برای او ارزشی فرا انسانی قائل شده است. زن، مادر و مادر بزرگ را نمودی از باروری و پرورش اندیشه و روان انسان دانسته و آن □ ها را همردیف موجودات اسطوره □ ای، الهه □ ها و ایزدبانوان نهاده است. در واقع پیوندی میان وجود مؤنث و زنانه □ ی آن □ ها و وجود فرا زمینی و باروری الهه □ ها و ایزدبانوان ایجاد کرده است.

کانت بر آن است که «مؤنث، نماد آن چیزی است که می □ توان آن را صور حساسیت^۱ نامید. مؤنث، زمان و مکان است، و رمز فراسوی او، فراسوی همه □ ی تقابل □ های دوتایی است. بنابراین نه مؤنثی وجود دارد و نه مذکری؛ بلکه همه چیز در درون اوست و خدایان فرزندان اوست.» (کمبل^۲، ترجمه مخبر، ۱۳۸۸: ۲۵۴) بنابراین وجود ماورائی زن را محدود به جنسیت، زمان و مکان و امور مادی نیست؛ بلکه زن وجودی آزاد و رها یافته از تقیدات و تعلقات دنیایی دارد. صفارزاده افزون بر باور بُعدی الهه □ وار برای زن که در مادر اعظم، آناهیتا و نمادهای طبیعت «زمین (خاک)، آفتاب، ماه» نمود یافته است، در شعرهایش به بیان احساسات عاشقانه، زنانه و مدارانه پرداخته و جلوه □ هایی از زبان زنانه □ ی خود را در سرودن آن □ ها نمایان ساخته است.

صفارزاده وجود مافوق طبیعی زن را نیز در کهن □ الگوی مادر نیک در جامه □ ی مادر (در مفهوم عام)، حضرت فاطمه (س) و حضرت زینب (س) و وجود پلید و تاریک زن را نیز در کهن □ الگوی مادر دهشتناک جلوه □ گر ساخته است. چهره □ ی نیک و بد زن در باورها و همچنین کهن □ الگوها و صورمثالی نمودی از دو جنبه □ ای بودن وجود زنان است که در عین نیکویی می □ تواند بن □ مایه □ هایی از پلیدی و ناشایستگی را نیز در درونشان پرورش دهد. همین دو جنبه، چهره □ ای دوگانه از زن به جا گذاشته است. جلال ستاری می □ گوید: «زن به گمان من یکی از چند کلید رمزگشای فرهنگ قوم است؛ زیرا موجودی است اسرارآمیز که همواره دو ساحت داشت: جمال و جلال عشق و زشتی و پلشتی مرگ. هم بار می □ گیرد و می □ زاید.» (ستاری، ۱۳۹۰: ۱) ستاری در اینجا افزون بر

1 . forms of sensibility

2 . kambell

توجه به دو جنبه بودن وجود و روان زن، به بررسی مهرورزی و کینه □ توزی مادر نیز می □ پردازد.

با عنایت بدین مقدمه، در این مقاله سعی شده که به بررسی اسطوره □ وارگی مفاهیم زنانه در شعر طاهره صفارزاده پرداخته شود. در زمینه پیشینه □ ی پژوهش، این نکته را باید خاطر نشان کرد که تاکنون مقالات چندانی در این زمینه به رشته در تحریر نیامده است و هرچه موجود است به صورت مطالبی پراکنده، در بعضی از کتب و مقالات آمده است. این مقاله بر آن است که در ابتدا، به بررسی مفاهیمی همچون؛ آفرینش زن، زنانگی، عشق و احساسات زن و زبان زنانه □ ی صفارزاده پردازد و سپس در ادامه، بحث جاودانگی و تکامل وجود اسطوره □ ای زن درجامه □ ی الهه □ های همانند «مادر اعظم» و «آناهیتا» و نمادهای زنانه □ ی طبیعت همچون زمین (خاک)، آفتاب و ماه و همچنین مسأله □ ی تقدس زنان (مادر مثالی) در چهره □ ی مادر نیک و مادر دهشتناک را در شعر صفارزاده مورد کنکاش قرار دهد.

۱.۱- آفرینش زن و مرد

هر تمدنی برای آفرینش انسان و به ویژه خلقت حضرت آدم و حوا به افسانه □ ها، اسطوره □ ها و پندارهای خاصی باور دارد. بر همین اساس، به تأویل وجود مادی زن و مرد و چگونگی شکل □ گیری رفتارها و منش □ های هریک از آن □ ها می □ پردازد. آفرینش نخستین، با وجود حضرت آدم تحقق می □ یابد. «در باورهای ایرانی نسل بشر و نخستین زن و مرد جهان به نام مشی و مشیانه از ریشه □ ی دوگانه □ ی گیاهی به نام مهرگیاه در دل زمین به وجود آمده و آفریده شده □ اند.» (فتح علی زاده، ۱۳۸۶: ۹۳)؛ اما خداوند در تورات، انجیل و قرآن، حضرت آدم را از گلی ناچیز آفرید و حوا را از پهلوی او آفرید تا در کنارش بیارامد. این باورها همگی حاکی از آن است که در ادیان و مذاهب مختلف، باورهای متفاوتی از آفرینش و ارزش هریک از زن و مرد مطرح شده است.

در دوران کهن و آغازین، زنان و الهه □ ها - به عنوان عامل پرورندگی، باروری و کشاورزی- از جایگاهی والا برخوردار بودند؛ اما با گذشت زمان و ورود مرد به عرصه □ ی کشاورزی، برزگری و صنعت □ های دیگر، زن ارزش اولیه □ ی خود را از دست داد و مرد به عنوان نیروی برتر، عامل اصلی ترقی و فتوحات مرزی شناخته شد. در مقام تفاوت میان زن و مرد، نظرات مختلفی ارائه شده است؛ اما برخی بر این نظرند که «از لحاظ نظری، برتری همواره با اصل نرینگی است؛ زیرا مذکر، مجلای عنصر مافوق طبیعی به نظر آمده است بنابراین عنصریست در طبیعت که برتر از طبیعت است و بالقوه این قدرت را دارد که در سیر صعودی یا معراج خویش، رشته □ ی پیوند با جهان را بگسلد، حال آنکه عنصر مادینه، خواستار و نگاهدار نظم و سکون، بنابراین ایستا و مانع از حرکت و پویایی است.» (ستاری، ۱۳۹۰: ۲۳۷-۲۳۸) سکون و پرورش در عنصر مادینه یادآور حرکت آرام و منظم، زاینده‌گی و پرورش زمین است. عروج و سیر علوی مرد یادآور برتری آسمان و فراگیری آن بر جهانیان است که به عنوان قدرتی چیره و غالب مطرح می □ شود. صفارزاده در شعر «گسترده زمین» آفرینش آسمان و زمین را که نمودی از آفرینش زن و مرد است، متذکر می □ شود. در این شعر با بهره □ گیری از آیه □ های قرآنی، یادآور می □ شود که خداوند پس از آفرینش آسمان (مرد) به بسط زمین (زن) پرداخت همچنین

آفرینش این دو را پیوندی برای برقراری آرامش در جهان می‌داند. در اساطیر آمده است که خداوند نخست موجودی شبیه خود زایید که قادر به پوشاندن سراسر زمین بود؛ یعنی آسمان (اورانوس)^۳. پیوند آسمان و زمین نخستین ازدواج مقدس^۴ است که خدایان به شتاب از آن پیروی می‌کنند و آدمیزادگان نیز به تقلید از اقدام خدایان، می‌پردازند. در متون ودائی نیز آمده که «زمین، مادر ماست، و آسمان، پدرمان، آسمان، با باران، زمین را بارور می‌کند؛ و زمین، غله و سبزی و علف می‌دهد.»^۵ (الیاده، ترجمه ستاری، ۱۳۷۲: ۲۳۷ و ۲۳۹) این شعر نیز، وصلت آسمان و زمین را نخستین سرمشق و الگو برای بقیه ی پیوندهای جهان قلمداد می‌کند:

چون آفریدگار/ از آسمان/ به بسط زمین پرداخت/ دشوار نیست/ برای صاحب عرش/
نگاهداری هر دو/ آسمان و زمین/ با هم (صفارزاده(الف)، ۱۳۸۶: ۷۷-۷۸)

پروردگار آسمان و زمین را کنار هم پرورش و نگهداری کرده تا انسانیت را به عروج برساند و با پیوند این دو نماد مردانه و زنانه، کمال را برای انسان می‌دهد. ارمغان آورد.

صفارزاده در شعر «هدایت» نیز به آفرینش انسان اشاره کرده است و گل مایه می‌گوید وجود انسان را سراسر «نور هدایت» دانسته و آن را در تقابل با «آتش» (وجود شیطان) قرار داده است. در بند اول این شعر به وجود انسان، بعدی اسطوره می‌ای بخشیده است. ذات بشری را مایه می‌تشکیل جهان دانسته و تلاش کرده است تا این سروده را با بن مایه می‌های اسطوره می‌آفرینش انسان، یکنواخت و عجین سازد. به تعبیری می‌توان گفت که «افسانه می‌های پیدایش جهان و کیهان، همان خاطرات کودکی مربوط به ولادت آدمی است که بر طبیعت تابانیده شده است.» (رانک، ترجمه ستاری، ۱۳۶۶: ۲۷۵)

من از گل آمده ام/ و دشمن از آتش/ در خاک/ نور هدایت هست/ در آتش/ التهاب
فساد و فتنه/ من خاک بودم/ بیراهه رفته بودم/ در باد/ مرا دوباره فراخواندند
(صفارزاده(ب)، ۱۳۶۶: ۴۷)

صفارزاده در شعر «سفر اول» به بیان تکامل وجودی حضرت آدم و حوا پرداخته است. در این سروده، آدم و حوا دو وجودند که بار کل انسانیت را به دوش می‌کشند و به عرصه می‌وجود می‌آورند. این «بار» همان، آفرینش جهانی نو در زمین است.
دیروز بر دوش آدمی ازابه ای دیدم/ بارش مهاراجه و بانو/ گفتم وَحَدُّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
(صفارزاده(ت)، ۱۳۸۶: ۸)

باید یادآور شد که حضرت آدم پس از انجام گناه نخستین به جزیره سرانندیب در هند تبعید شد؛ هند سرزمین راز و رمز و اسطوره می‌ها است که آدم در آن به کشفیات زیادی در جهان دست یافت. شاعر از آدم و حوا با نام «مهاراجه» (فرد صاحب مقام در هند) و بانو یاد می‌کند. وی پس از آفرینش آدم و حوا به وحدانیت خدا می‌رسد. این دو در سرزمین معنی (هند) به وجودی کامل (انسان کامل) دست می‌یابند؛ به عبارتی انسان کامل

3. ouranos

4. niérogamie

5. eliade

6. rank

جلوه □ ای از جلوات الهی است. این وجود کامل، نمودی از وجود مذکر و مؤنث است و در وحدانیت، جنسیت مطرح نیست.

۲.۱- آشکارگی عشق زنانه و مادرانه در شعرهای صفارزاده

زن در تغزلات ما، سیمای مشخصی ندارد و تقریباً همواره به شیوه □ ای مثالی یا نمونه □ وار توصیف می □ شود، «لذت □ مان از سخن دلاویز شاعر، بیش □ تر به علت صداقت و صمیمیت وی در کلام و دلسوختگی اوست تا برانگیخته □ ی تصویری که از زن معشوقش در صفحه □ ی خیال □ مان نقش می □ بندد.» (ستاری، ۱۳۸۰: ۲۱۶) در شعرهای حماسی نیز، زنی بیشتر مورد توجه و دارای اعتبار و مقامی ارجمند است که یا در نقش مادر پهلوان (سیندخت، رودابه، تهمینه، منیژه) ظاهر شود یا زنی دلیر و جنگجو (گردآفرید) باشد و در عین برخوردارگی از زنانگی و گوهر مادرانه، دارای بزرگ □ منشی و شجاعت باشد. زن و عشق او به دیگری یا فرزند، همواره مورد توجه و ستایش جهانیان بوده است. «در این عشق □ ورزی است که مرد و زن از گسستگی به یگانگی و وحدت می □ رسند. در این عشق به تعالی و عروج ماورائی و عشق شیفتگی - «عشق به عشق یا طلب جاودانگی» (نلی^۷، ترجمه ستاری، ۱۳۷۹: ۱۵۰) - دست می □ یابند. «عشاق می □ پندارند که در عشق و مهر □ ورزی، حیاتی برتر از زندگانی خاکی می □ آزمایند. به وحدت نائل می □ آیند، و هستی تقسیم نشده □ ی پیش از هبوط را که نامیرا است، باز می □ یابند؛ زیرا اروس^۸ (غریزه □ ی زندگی) چنین اراده کرده که مطلق و بی □ مرگ باشد.» (ستاری، ۱۳۹۰: ۶۹) عاشقان در این عشق □ ورزی به جاودانگی خود و دیگری می □ رسند و تلاش می □ کنند تا سیمای معشوق را در سیمای خود محو سازند، این وحدت در جهت پیوند روحی و روانی زن و مرد تکامل می □ یابد و محقق می □ گردد.

صفارزاده بُعد زن ستیزی جامعه □ ی مرد (پدر) سالار را در برخی از شعرهایش، نمایان ساخته است که در آن □ ها ارزش زن در حد دارایی یا مال خاص مرد، کاهش مقام یافته است:

سکر شراب و زن / سکر زر و ستم / در روزهای شبانه / در شب تنیده بود / شب رفته است / و هفت شهر مداین بخویش آمده است (صفارزاده، ۱۳۵۶: ۴۴)

گاهی زن نیز از «مستعمرات نفس» و نمودی از امور مادی جهان قلمداد می □ شود: برای بندگی استعمار / در تنگنای ناتوان بهانه / با نام □ های دیده □ بانی آینده / مصالح زن و زن / صیانت از کشور / مدد رسان و ندیم است / مدد رسان جهالت / مدد رسان / خودی نیست / مدد رسان خصم است (صفارزاده (الف)، ۱۳۸۶: ۴۵-۴۶)

شعر «سفر عاشقانه» سرشار از واژگان زنانه و عاشقانه است که شاعر در آن به آشکارگی ویژگی □ های زنانه □ ی خود همّت گماشته است. در بند آغازین این شعر، «گیسوان درهم» خود را نمودی از حالت □ های شور و هیجان □ های زنانه □ اش دانسته است و بر آن بوده تا زندگی خود را همچون «گیسوان خیس» و زندگی بخش، پرشور و پر هیجان و

7 . nelli

8 . eros

پر طراوت کند و عشق را در تمام وجودش جریان دهد. به عبارت دیگر «سیاهی گیسوان و خیزی آن را با آب و اصل مادینگی ارتباط داده است. شاعر در این ابیات به زن بودن خود اشاره می‌کند. ای دارد آن گاه تلاش برای مرگ اختیاری را اراده می‌کند.» (نیکوبخت، بیگدلی و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۵۶)

سپور صبح مرا دید/ که گیسوان درهم و خیسم را/ ز پلکان رود می‌آوردم/ سپیده ناپیدا بود (صفارزاده، ۱۳۵۶: ۶۳)

شاعر در بندهای پسین این شعر، تلاش کرده تا از طریق بیان نفسانیات و عشق مادینه می‌شود، به عشق متعالی و الهی دست پیدا کند. او «دست قدیم عادل را» بوسیده و از این طریق به یگانگی با عشق ماورائی رسیده است. در ادامه می‌بینان این حس و طنین عاشقانه، از عشق مادی علو پیدا کرده است. به عبارتی «همه می‌عشق» ها از راه اعتلا و پالایش به عاطفه می‌همدردی، همدلی و همدمی تبدیل می‌کند و مدلل می‌دارد که بشر گویی نمی‌تواند سرآغازی جز عشق زمینی برای عشق متعالی ربّانی بیابد. تمنیات نفسانی اگر پالوده شوند، بی‌گمان به عشق^۹ می‌انجامند.» (نلی، ترجمه ستاری، ۱۳۷۹: ۱۶۸-۱۶۹)

در کوچه‌های اول حرکت/ دست قدیم عادل را/ بر شانه می‌چپ خود دیدم/ و بوسیدم/ و عطر بوسه مرا در پی خواهد برد (صفارزاده، ۱۳۵۶: ۶۴)

در جای دیگری از این شعر، نیز به گونه‌ای صریح بیان می‌کند که جان عاشق همان حق (پروردگار) است:

وقتی که جان عاشق/ چون پای حق/ از همه می‌گلیم/ ها فراتر می‌رود (صفارزاده، ۱۳۵۶: ۸۸)

در این سروده، حتی «بانوان شهر» جدای از عشق تصوّر نمی‌شوند و پس از تهذیب درون، به عشق انسانی و در مراتب بالاتر به عشقی لاهوتی می‌رسند و وجودشان از آن بارور می‌شود:

ای بانوان شهر/ گلویتان هرگز از عشق بارور نشده است/ و گرنه سرخاب را به اشک می‌آلودید/ سپس ساکت سر را سلام می‌گفتید/ سلام بر همه الا بر سلام فروش (صفارزاده، ۱۳۵۶: ۶۸)

در بندهای بعدی این شعر، صحبت از شاهی زیبا است که به عشق پراکنی می‌پردازد و تلاش می‌کند تا عشق را در میان همگان نهادینه سازد. صفارزاده در این جا عشق خود را اسیر وجود خاک دانسته است که این خاک وجودی پیامبرگونه همچون حضرت یوسف و ایوب دارد. عشق و احساس مشترک میان شاهد و دیگری، تقدیری است که باید در پیوند آن‌ها، تجلی یابد:

ای شاهی که گیسوانت به بوی شیر آمیخته است/ آیا روزی/ تو هم به کینه/ به شکل دیگرش/ خواهی پرداخت/ و عشق من به خاک اسیری ست/ که صورت یوسف دارد/ و صبر ایوب (صفارزاده، ۱۳۵۶: ۷۶)

همچنین عشق جملگی اشاراتی است که همگان را به مقصد نهایی راهنمایی می‌کند: مقصد اشاره بود/ که عشق جمله اشارات است (صفارزاده، ۱۳۵۶: ۸۹)

⁹. Caritas

صفارزاده در شعر «فاصله»، همتای خود را که همان وجود آنیموسی او بوده در کنار خود دیده است و به امید بودن با او، قصد داشته واقعیت را لمس کند نه این □ که همتایش را در «آینه □ ی خواب» ببیند. «سویه □ ی نرینه □ ی (آنیموس)»^{۱۰} او در حکم هستی زاینده است؛ به این معنا که این سویه از روان زن، تخم □ های زاینده □ ای به بار می □ آورد که قدرت بارور کردن سویه □ ی مادینه □ ی مرد را دارد که این، همان زن الهام بخش^{۱۱} است. «مورنو»^{۱۲}، ترجمه مهرجویی، ۱۳۸۸: ۶۶) صفارزاده در این بند به آشکارگی امید و عشق زنانه □ ی خود پرداخته و بر آن بوده تا در سایه □ ی امیدواری و جدای از خواب و عالم رؤیایی خود، دیگری را در عالم واقعیت رؤیت کند.

امید بودن با تو چگونه هست مرا/ بجز در آینه □ ی خواب (صفارزاده(الف)، ۱۳۶۶: ۲۴) سروده □ ی «سفر زمزم» آکنده از بیانات زیبا و عاشقانه □ ی طاهره صفارزاده است که در آن تلاش کرده، پیوند عشق و زن را در زیباترین جلوه □ های طبیعت جلوه □ گر سازد: هر وقت کنار دریا می □ روم/ عشق را با خود می □ برم/ که غروب □ ها روی ماسه □ ها با من قدم بزند/ و با زمزمه □ ی مدامش/ دلم را در زیر غبار رطوبت بیدار نگاه دارد (صفارزاده(ت)، ۱۳۸۶: ۲۲)

پیوند میان عشق و دریا را می □ توان با توجه به نمود زنانگی دریا تبیین کرد. دریا همچون ایزدبانویی توصیف شده که عشق را به همراه خود دارد و آن را به عاشقان و ساحل نشینان خود می □ بخشد. عشق □ ورزی خاصیت زن و به ویژه مادر است؛ مادر با تمام وجود عشق خود را به فرزند ابراز می □ کند و عشقش دریایی از احساسات را در درون فرزند می □ آفریند. صفارزاده در این □ جا، عشق را موجودی زنده تصور کرده که همواره همراه اوست و او را آگاه نگه می □ دارد.

صفارزاده در بندهای پسین، وجود زنانه و مادینه □ ی خود را به شعر وارد کرده و بُعدی زنانه به شعر بخشیده است و از «دره»، یکی از عناصر طبیعت که نمودی زنانه دارد، کمک گرفته است. این دره را می □ توان نمودی از جایگاه شناخت و «ماندالا»^{۱۳} دانست. ماندالا «بیانگر وحدت اضداد؛ وحدت و تمامیت روان [و] دربرگیرنده □ ی خودآگاه و ناخودآگاه است.»^{۱۴} (یونگ، ترجمه سلطانیه، ۱۳۸۶: ۳۶۸) غوطه □ ورشدن خویشتن^{۱۵} شاعر در این ماندالا، هویت جامعی را نصیبش کرده است. دره □ نشانه □ ای از تکامل وجودی اوست و با این کمال، قصد دارد در زندگی بعدی (از باورهای بوداییان در مورد زندگی پس از مرگ) زیباتر و جاودانه □ تر باشد و به عبارتی به ولادت مجدد^{۱۶} برسد.

10 . Animus

11 . femme inspiratrice

12 . morreno

13 . mandala

14 . Jung

15 . self

16 . rebirth

اگر در دره بیفتم / دوباره کی پیدا خواهم شد / خدا کند این بار زن زیبایی برگردم / زنی با گیسوان بلند بافته / و دستی با جام به سوی ناامیدی (صفارزاده(ت)، ۱۳۸۶: ۲۵)

«پیوند» سروده ای عاشقانه است که شاعر زیباترین احساسات و شور و هیجان های زنانه ی خود را در آن نمایان ساخته است. این سروده نشانی از پیوند میان «من»، «تو» و ماجراهای عاشقانه است. صفارزاده رابطه ی عاشقانه ی خود را مانند پلکانی چند طبقه نقاشی کرده است. به اعتقاد افلاطون «عشق به صورت کشش متقابلی است میان دو پاره، که نخست به هم پیوسته بودند و سپس از همدیگر دور افتاده اند.» (رانک، ترجمه جلال ستاری، ۱۳۶۶: ۲۷۴) اما در نهایت، پس از این دورافتادگی به هم پیوند می یابد؛ خوردن؛ پیوندی که از طریق پلکان و به تدریج به هم متصل می شود و به آسانی از هم گسیخته نمی گردد:

من

به تو

از

طریق

این پلکان

مربوط می شود (صفارزاده(ت)، ۱۳۸۶: ۳۹)

۳.۱- ذهن و زبان زنانه ی صفارزاده

طاهره صفارزاده اندیشه های زنانه ی خود را در بیش تر سروده هایش منعکس ساخته تا در تازگی اندیشه و مفاهیم زنانه، از دیگر شاعران متمایز باشد. از لحاظ ویژگی های زبانی نیز، واژگان زنانه و در خور ارزش زن به کار برده است تا روح و ویژگی زنانه ی خود را در این واژگان متجلی سازد.

زبان و روح زنانه ی شاعر در شعر «فاصله» به اوج و بالندگی رسیده است. شاعر از نور، عشق، لب و زخم های درونی و تولد جان که همواره مورد توجه زنان است، سخن گفته است:

ای نور دیده / دیربست / خاک بسته دهانت را / زبان ساده ترین عشق / گلوی صاف ترین صورت / مزار زنده ترین قهقهه / شکل بلوغ جمجمه است / با لبان بسته شده / و زخم پیشانی / تصویری از تطاول تقدیر / بر تارک تولد جانم نشسته است (صفارزاده(ب)، ۱۳۶۶: ۲۳)

شاعر «موعود» را در سروده ی «مسافر ناپیدا» با زبانی زنانه، مورد خطاب قرار داده است. حتی از رمز واژه های زنانه مانند «نهر»، «آب»، «نقش دایره ی گون» و «بطن» (زمین) برای بیان انتظار بهره برده است:

در جمع این درختان / در پای نهرهای روان / با پرندگان / حتی / میان بویناکی این شهر تفرقه / فرود عطری سرد / در بطن سینه ام / وقتی که انتظار ندارم / حتمی ست ... تو ای مسافر ناپیدا / وقتی قرار نیست میرسی از راه / و می نشینی در من / مرز گذار تو / لبان و دهانم نیست / چندانکه می رسی / دلم در آن خنک / بجای بستن در یخ / بجای بسته شدن / باز می شود (صفارزاده(الف)، ۱۳۶۶: ۷۳-۷۵)

شعر «نسترن» نیز آکنده از واژگان زنانه است و در کل، نسترن نمودی زنانه دارد. شاعر این گل را همچون بانویی تصویر کرده است که مورد غارت قرار خواهد گرفت. شاهد این زن زیبا را زنبوران می‌کنند و دست باغبان برای عرق‌گیری، آن را از ریشه می‌کند. وجود نسترن پای‌بست ریشه است. این گل، اصل و وجود زنانه‌ی خود را مدیون زمین و پرورندگی آن می‌داند. کلماتی همچون «عطر تو»، «وجود تو»، «مغز و دل طلایی تو»، «سینه‌ی تو»، «سیمای پاک تو»، «ریشه» و «لب» وجود زنانه‌ی او را برای نسترن به ارمغان می‌آورد.

مغز و دل طلایی تو / مزرعه‌ی زنبور است / آن نیش‌های حریصانه / بی‌مکث و بی‌امان / شاهد ترا / ز سینه دور می‌کنند / دنبالشان / دو دست پر طمع باغبان / سیمای پاک پنج پرت را / برای دیگ عرقگیران / از ریشه می‌کند (صفارزاده (الف)، ۱۳۶۶: ۸۹)

واژگان زنانه‌ی موجود در سروده‌ی «نهنگ» ها با من مهربان بودند» نیز جای بسی تأمل دارد. در بندی از این شعر، مواردی از عناصر و نمودهای همچون «مهربانی»، «پیراهن گلدار»، «اقیانوس» (زاینده‌گی)، «عشق»، «مادر» با زبانی زنانه بیان شده‌اند که به آن جلوه‌ی عاشقانه بخشیده‌اند:

نهنگ‌ها با من مهربان بودند / شبی به اقیانوس پا نهادم / پوشیده از برهنگی کامل / نفرتم را در پیراهن‌های خواب گلدارم پیچیدم / و برای صورت‌های خالی فرستادم / آن‌ها که عشقشان را به گل‌ها می‌دهند (صفارزاده (ت)، ۱۳۸۶: ۵۵)

«اقیانوس» نمودی از زندگی‌بخشی و حیات جاودانه است که شاعر در آن پا نهاده تا به وجودی متعالی برسد. واژگان متضاد «پوشیدگی» و «برهنگی» را کنار هم آورده است تا بُعد احساسی وجود زن را ملموس‌تر جلوه دهد افزون بر این، نفرت را از وجود زنانه‌ی خود دور می‌کند تا حساسیت روح و روان لطیف زن را نشان دهد.

۱.۲- الهه‌ها و ایزدبانوان

نمادهای زنانه در شعر طاهره صفارزاده گاهی جلوه‌ی الهه‌وار به خود می‌گیرند و زن از ذاتی صرفاً مادینه و ظاهری، به وجودی ماورائی و الهی دست می‌یابد. ایزدبانوان در فرهنگ‌های هند و اروپایی، یونانی و ایرانی از اهمیت و الوهیت ویژه‌ی برخوردار بودند بر این اساس، انسان‌های نخستین نمودهایی از ایزدبانوان را در پیکره‌هایی تجسید کردند تا وجود مادی آن‌ها را برای هم عصران خود ملموس سازند. آن‌ها ایزدبانوان را به صورت عام و زن را به صورت خاص، نماد نعمت، فراوانی و فرمانروایی می‌دانستند. باید خاطر نشان کرد که «پرستش ایزدبانوان (الهه‌های مادر) اعتقادی مذهبی است که قبل از پیدایش خدایان و بعدها خدایان نرینه بوده است؛ اما تأکید و اهمیت با ایزدبانوان بوده؛ چون در جهان بینی انسان باستانی، ابرنسان زن بوده است.» (فدایی تهرانی، ۱۳۸۴: ۱۸-۱۹) هرچند بعدها، خدایان نرینه جایگاهی والا یافتند؛ اما الهه‌ی مادر (مادر اعظم) ارزش نخستین خود را از دست نداد.

این الهه‌ها در طول تاریخ باروری، زندگی‌بخشی و فراوانی کشت و زرع را برای بشر به ارمغان آوردند. «در هند مایا شکتی دوی^{۱۷} به معنی «الهه‌ی زندگی بخش و مادر

¹⁷ . maya-shakti-devi

صورت □ها» است. در اوپانیس‌هاها، او در مقام آموزگار خدایان ودایی ظاهر می □شود. (کمبل، ترجمه مخیر، ۱۳۸۸: ۲۷۱) در عیلام الهه □ی باروری دیگری نیز به نام کیریرشه وجود داشت. «او الهه □ی بزرگ عیلام شمرده می □شد. او بخشنده □ی زندگی و سلامت بود.» (بهار، ۱۳۷۵: ۴۴۵) در ایران نیز ایزدبانوانی وجود داشتند که تندیس □های آن □ها در جای جای این سرزمین یافت شده است. این پیکره □ها ویژگی □های زنانه □ی بارزی دارند که بیش □تر نماد باروری، مادری و زایش است: الهه □ی مادر (دثنا)، الهه □ی همسر (آرمیتی)، الهه □ی دختر (آناهیتا و اشی)، الهه □ی باروری و نگهبانی (پارندی)، ایزدبانوی دانش و خرد (چیستا) از جمله ایزدهای ایرانی □اند که در نوشته □های باستانی جلوه کرده □اند. (فتح علی زاده، ۱۳۸۶: ۹۳)

۱- الهه □ی مادر

مفهوم مادر به همراه عناصر زندگی بخش و پرورندگی در بیش □تر اشعار صفارزاده جلوه □گر شده است. الهه □ی مادر یا مادر اعظم، در قبای حضور «مادر بزرگ» در اندیشه □ها و رؤیاهایش نمایان می □شود. وی مادر بزرگش را که فردی آزاده و پایدار در برابر ستم □ها و ناملایمات بود، نمودی از الهه □ی مادر می □دانست، وجود او گونه □ای از تکامل وجودی، باروری و زاینده □ی را در سروده □هایش منعکس می □ساخت. این الهه در ادوار کهن تاریخ، به وسیله □ی انسان □های باستانی پرستیده می □شد. «او حامی و پرورنده □ی فرزندی آسمانی است و خود نماد الهی فرزند □زائی زنان و مادران است. مادری و باروری مایه □ی اصلی شخصیت وی، در دوره □ی اساطیری و دوره □ای پسین □تر است.» (بهار، ۱۳۷۵: ۳۹۳) این الهه برتر و برجسته □تر از سایر ایزدبانوان است و در واقع بنیان گذار مکتب □های رفتاری و اجتماعی در جوامع انسانی بوده است. «ادیان کهن به مادر اعظم معتقدند. مادر اعظم به گونه □ای مادر ارباب انواع است و برجسته □ترین سیرتش مادری جهان است.» (یونگ، ترجمه فرامرزی، ۱۳۶۸: ۱۷) پس مادر اعظم، مادر کل جهان است و ریشه □دارترین اندیشه □های انسانی و باروری را در نوع بشر دوانده است.

«مادر بزرگ» در سروده □ی «سفر زمزم»، نقطه □ی عطفی ایجاد کرده است و نشانی از هوشیاری و بصیرت توانمند زنان جامعه بوده است:

یک چشمیان دارند می □آیند/ دور برمان پر از یک چشمی □ست / یک دو سه ده بیست سی چهل / اگر مادر بزرگ زنده بود از دادن دارو دریغ می □کرد/ می □گفت سرانجام یک □چشمی کوری □ست / آدرس بی □بی مُرْصَع حکیم را/ همه □ی کورهای شهر از برداشتند (صفارزاده (ت)، ۱۳۸۶: ۲۷)

«بی □بی مُرْصَع حکیم» نمودی از فردی اندیشمند است که آینده □ی نیکی را برای بشر، با نابودسازی پلشتی □ها پیش □بینی می □کند و سرانجام یک چشمیان (دشمن حضرت مهدی) را، نابودی می □داند. برای بیان بیش □تر این امر، باید افزود که، فرد پس از همزیستی اولیه با مادر، تلاش می □کند که از لحاظ فردی، تشخّص بیشتری بدست آورد؛ بنابراین «تصویر ذهنی مادر، آغاز به فروریختن می □کند و به نزدیکترین فرد به او، مثلاً به مادر بزرگ انتقال می □یابد. او به عنوان مادر مادر از مادر پیشین، «بزرگ □تر» است، در حقیقت او «مادر اعظم» است که نشانه □های خردمند را در حدّ جادوگری واجد

می □ شود. (یونگ، ترجمه فرامرز، ۱۳۶۸: ۵۰) صفارزاده نیز پس از دست □ یابی به ریش وجودی، تلاش کرده تا از راهنمایی و آینده □ نگری مادر بزرگش بهره ببرد و افزون بر بُعد جسمانی، بُعد روانی خود را نیز پرورش دهد و برای خود و دیگران مرتبه □ ای، ماورائی و اساطیری را از طریق اندیشه □ های مادر اعظم حاصل آورد. مادر بزرگ در شعر «طلوع» در پیوند با آب (غسل کردن) زندگی، پاکی و زاینده گی را نثار همگان می □ کند:

طلوع/ آمدن روز بود/ وقت شکر نعمت/ همه □ ی غسل مادر بزرگ/ دو رکعت نماز
قضا/ مصاف لشکریان (صفارزاده (ت)، ۱۳۸۶: ۵۷)

مادر بزرگ به غسل و نماز می □ پردازد و در حال تصفیه □ ی روح و ذهن خود و دیگران است. افزون بر این همچون پرستاری است که باروری و روشنی را نثار انسان □ ها می □ کند. پاکی و عبادت او نشان □ دهنده □ ی لحظه □ ای است که در آن الوهیت ظهور می □ کند.

۲- آناهیتا (اله □ ی پاکی و آب)

صفارزاده در شعرهایش از نمادهای طبیعت همچون رود، آب و دریا فراوان یاد کرده است. این نمادها، نشانه □ هایی از پاکی، زندگی، صفا و خلوص آناهیتا^{۱۸} است. «آناهیتا مرکب است از پیشوند نفی An و واژه □ ی hitāā به معنی پلید و ناپاک و آناهیتا به معنی بی □ آلایش و پاک است. اردیسورا ناهیت، ایزد آب، باران، فراوانی، برکت، باروری، زناشویی، عشق، مادری، زایش و پیروزی است. این ایزد نمادی از کمال زن ایرانی است.» (فره □ وش، ۱۳۷۹: ۱۶۵) آناهیتا همه □ ی ویژگی □ های زنانه □ ی خود را در طبیعت متجلی ساخته است، با وجود این فراوانی نعمت و عشق، جهانیان در صلح و آرامش می □ زیستند. در میان اقوام کهن و به ویژه اقوام آریایی، الهه □ ی مادر مورد پرستش بود و آناهیتا که یکی از مظاهر این ایزدبانو است، ویژگی □ های خاصی دارد. «آناهیتا بارورکننده □ ی زهدان □ ها است. او دشمن پیروزمند دیوان، جادوان و پری □ ها است. او شهریاری می □ بخشد، او یاور انسان □ ها است، او بخشنده □ ی فرّه است.» (بهار، ۱۳۷۵: ۳۹۵) وجود این ویژگی □ ها، آناهیتا را دست نیافتنی □ تر ساخته و او را در هاله □ ای از ناشناختگی قرار داده است تا جایی □ که همگان به درک و شناخت او دست نمی □ یابند. در شعر «سفر سلمان»، «ناهید و مهر» به گونه □ ای کنار هم قرار گرفته □ اند که گویی از هم جدایی ناپذیرند؛ یکی پاکی و صفا و دیگری دوستی و مهرورزی را برای انسان □ های نخستین به ارمغان می □ آورد. «میترا در تمدن □ های هند و ایرانی نمودی از روشنایی است که نگهدار راستی و دورغ است و او را خدای پیمان نیز به شمار می □ آورند.» (اسماعیل پور، ۱۳۸۷: ۱۲۷-۱۲۸) همچنین «در خدمت اهورامزدا نبرد می □ کند. پس در واقع فیضانی از اورمزد است و از او الهام می □ گیرد.» (ورمارزن^{۱۹}، ترجمه بزرگ نادرزاده، ۱۳۸۰: ۱۷) در این سروده با ایمان آوردن سلمان به اسلام، الهه ناهید و میترا (مهر) به اسارت می □ روند و از جنبه □ ای اسطوره □ ای و الهه □ وار تنزل مقام پیدا می □ کنند:

18 . Anāhita

19 . vermaseren

دهیان فارسی / سلمان پاک / دیگر نه برده بود / نه تنها / ناهید و مهر / همراه دشمنان / به اسارت می رفتند / اما خدای سلمان / با او می ماند / همیشه می ماند (صفارزاده، ۱۳۵۶: ۲۷)

آب در شعر «خم پستان»، همانند موجودی اسطوره ای می خواهد پیوندهای مرده را پاک کند و از بین ببرد:

پیوند ما / سلول مرده ای / ست / که دست بلیغ آب / آنرا خواهد شست / و من تمیزتر و تمام تر خواهم شد / مرگ زمین یا سرزمین فرارسیده ست (صفارزاده (ب)، ۱۳۶۶: ۲۶)

این بند، نمودهای دوگانه دارد که آب پس از پاکی و زندگی بخشی به دیگران، شاهد مرگ سرزمین خود است. در اینجا آب مانند زن گاهی زندگی می بخشد و گاهی می میراند. پیوند انسان ها نیز از بین می رود، در زمانه ای که همه برای دیگران سجده می کنند؛ «دست بلیغ آب» این پیوند مرده را می شوید! آب (آناهیتا) تصویری از حیات و زندگی بخشی است که در پی پاک کردن همگان از بدی ها و پلشتی ها است. شاعر بعد از پاک شدن از پلشتی ها، تنهاتر می شود پس از نابودی پیوند، زمین (جایگاه زندگی و باروری) می میرد.

در شعر «معنای روز» باز هم پاک کنندگی آب مورد توجه قرار می گیرد. «نهر بی نهایت» به وسعت آب مینوی آناهیتا است؛ زیرا این نهر «به بزرگی تمام آب های روی زمین است و هفت کشور زمین را سیراب می کند و با آب های خود دشت ها را حاصلخیز و بارور می سازد.» (یاحق، ۱۳۷۵: ۴۱۷) این نهر نیز «گرد و غبار خاطر شب زنده دار» و «جهان کهنه و آلوده» را در سایه ی پاکی و فراخی خود پاک و مصفا می سازد. این آب نیز نمودی از روان پاک و روشن شاعر است و به همین دلیل، تلاش کرده تا ناپاکی ها را از جامعه و اندیشه های تاریک و غبار آلود مردم برطرف سازد:

در این شب سپیدتر از روز / روز آخرین دقایق معنا / بیتوته / آب پاک کننده ست / که تا سحر / گرد و غبار خاطر شب زنده دار را / از این جهان کهنه و آلوده / در نهر بی نهایت خود می شوید (صفارزاده (الف)، ۱۳۶۶: ۷۶)

فریاد امام در شعر «شریعت و دریا» همچون «خروش رودخانه ای» است که با آن زندگی و جان تازه ای را از طریق ارشاد به «شکوفه های جوان» عطا می کند. «رودخانه نمادی از مادری جان پرور است و رمز کل حیات و منشأ و زهدان همه ای امکانات هستی است. بخشنده ی نیروی آفرینندگی است و اصل هر درمانی است.» (الیاده، ترجمه ستاری، ۱۳۷۲: ۱۸۹) وجود امام، رودی خروشان است که اصل زاینده گی و حیات بخشی را در بین جوانان می گستراند:

در آن زمان سترون / در آن سترون تاریخی / خروش رودخانه ای آمد / از ارشاد / از ارتفاع عقیده / از ارتفاع جهاد / شکوفه های جوان / ز بانگ رود تازه شدند / و کوزه های تشنگی خود را / به جایگاه شریعت بردند (صفارزاده (ب)، ۱۳۸۶: ۶۴)

در شعر «من باران آبی را صدا خواهم کرد» باز هم سخن از زندگی بخشی و باروری اندیشه ای جهان و جهانیان از آزادی است. شاعر در بند آغازین «بارانی» را توصیف کرده که آزادی را به همراهش می آورد؛ آزادی که در نظام گذشته بیش تر افراد آن را پنهان می ساختند و قادر به بیان آن نبودند:

باران/ دوباره/ دارد/ آمدنش را/ تحمیل می کند/ مردی که تعریف آزادی را/ در آستین پنهان کرده است/ کلاهش را با احتیاط/ به احترام تاکسی تکان می دهد(صفا زاده(ت)، ۱۳۸۶: ۵۸)

۲.۲- نمادهای زنانه □ طبیعت

نمادهای طبیعت بیش □ تر به گونه □ ای زنانه و مادرانه در حال زایش و پرورش آدمیان □ اند. از نخستین زایندهگان و پرورندگان انسان، جانور، گیاه و زمین است که نقش مادر بزرگ یا مادر- زمین را در اساطیر بر عهده دارد. نمادهای دیگری همچون گیاه، آب، ماه، آفتاب و ستاره نیز در سایه □ ی این نمود والا، تجلی می □ یابند. پس از زمین، دو عنصر مهتاب و آفتاب جلوه □ گری بیش □ تری در جهان طبیعت داشته □ اند. شاعران و نویسندگان با توجه به نقش نمادینه □ ی عناصر طبیعت، تلاش دارند تا مظاهر آن □ ها را در ناخود آگاه خود متجلی سازند.

۱- زمین(خاک)

زمین در اساطیر به صورتی دیگرگونه(زمین - مادر) جلوه □ گر می □ شود. در این باره زمین همچون مادر منشأ زندگی، باروری و حیات است و همه چیز از او سرچشمه می □ گیرد و به سوی او بازمی □ گردد. زایندهگی، پرورندگی و جاودانگی زمین، در مقام الوهیت زن و مادر انگاشته می □ شود. زن به عنوان نمادی از زایندهگی، جایگاهی الهی داشته است؛ زن می □ زاید و زمین را بارور می □ سازد و خود زمین نیز جهان را بارور می □ کند؛ به عبارت دیگر زن، بچه به دنیا می □ آورد، زمین نیز درخت، گیاه و چشمه و رود متولد می □ کند؛ زن کودک را می □ پروراند، زمین نیز عناصر طبیعت را پرورش می □ دهد سپس هر دو آن □ ها، در تجربه □ ی زایندهگی و پرورندگی همانند هم می □ گردند و قدرت جادوانه □ ی خویش را نثار دیگری می □ کنند.

صفا زاده نیز بر آن بوده تا وجه پرورندگی مادر و زمین را در سروده □ هایش از یاد نبرد و آن □ ها را با این دو عنصر طبیعت غنا ببخشد و به تعالی برساند. در بند پایانی شعر «دو بال شناور» به بازآفرینی اسطوره □ ی زمین (خاک) پرداخته و زمین را با سیمای زنانه زنده کرده است. سیمای خاک همچون مادری پرورنده، اطراف شاعر را احاطه می □ کند و او را از سختی □ ها و ناملایمات رها می □ سازد:

سیمای خاک/ در حرکت زمینی خود/ بدور سرم می □ گردد (صفا زاده(الف)، ۱۳۶۶: ۵۴)

فرد پلید و ناجنس در شعر «مرئوس نفس»، با ریشه □ ای پست معرفی می □ شود که نه به رویش و پرورندگی زمین می □ رسد و نه به ماوراء اعتلا می □ یابد؛ یعنی افراد دون، بدون پرورش و تربیت مادر زمین به سر می □ برند و وجودی متلاشی و نابوده می □ یابند حتی ارزش □ های انسانی خویش را نیز از دست می □ دهند:

تو آن کلام خبیثی/ که ریشه □ ات به سطح زمین می □ لغزد/ راهی به رویش و رویاندن/ راهی به ارتفاع/ راهی به ماوراء نداری (صفا زاده(الف)، ۱۳۶۶: ۶۵)

شعر «زلزله» در بردارنده □ ی مفهوم کهن «شیارها» و «شکاف □ های» زمین است که واکاوی مفهوم شکاف □ های زمین و فرورفتن مردگان، انسان □ ها و موجودات به آن، در اساطیر با زهدان مادر برابری می □ کند که در آن نیز موجودات دوباره به پرورش می □ رسند؛ اما در این سروده صحبت از پرورندگی نیست؛ بلکه این شیارها نمودی از

مرگ و رسیدن به پایان زندگی و گسترده شدن چادر مرگ بر روی زمین و زمینیان است. در اساطیر هندی پس از مرگ انسان به او خطاب می‌کنند که: «به سوی مادرت، خزیدن آغاز کن، و در آتاروا- ودا^{۲۰} آمده است: «ای تو که (از) خاکی، تو را در خاک (زمین) می‌کنم.» «زمین، مادر است، من پسر زمینم، پدرم پارجانیا^{۲۱} است. ... مردگان که از تو زاده شده‌اند، به سویت باز می‌گردند.» (الیاده، ترجمه جلال ستاری، ۱۳۷۲: ۲۴۷) این شیارها «درخت»، «چشمه» (عناصر زایا)، «ماشین» (عناصر تحرک در عصر نوین)، «قریه» (عناصر پاکی) را در درون خود فرومی‌برند:

زمین که می‌لرزد/ شیارها/ شکاف‌ها/ پدید می‌آیند/ شکاف‌ها/ بدل می‌شود/ به چاه و مغاک/ مغاک/ درخت و چشمه و ماشین و قریه را/ به چشم هم زدنی/ می‌بلعد (صفارزاده (پ)، ۱۳۸۶: ۳۷)

در بندهای پسین، زمین شکافته شده همچون زهدانی می‌شود که انسان‌ها را فرا می‌طلبد:

شمال/ این سرزمین ثابت سرسبزی‌ها/ تفریح‌ها/ و تابستان‌ها/ حالا چه مقبره‌ی ارزانی‌ست/ مدام مرده می‌طلبد/ مدام مرده می‌طلبد (صفارزاده (پ)، ۱۳۸۶: ۳۹)

شاعر در شعر «آزادی در کشتار»، به این امر اشاره کرده است که انسان از خاک آمده، دوباره به خاک باز می‌گردد:

انسان ز خاک آمده/ در جنگ بی‌دلیل/ بدون قبر و زمان پوسیدن/ با اشاره‌ی بمب و موشک/ خاک می‌شود (صفارزاده، ۱۳۸۴: ۴۹-۵۰)

این ویژگی «کل شیء یرجع الی اصله»، نیز در شعر «سیب‌های سرزده از خاک» یافت می‌شود. صفارزاده بر این بوده که سیب‌های سرزده از خاک، دوباره بر خاک می‌افتند؛ به عبارتی هر ولادت، مرگی را به دنبال دارد. همه چیز به اصل (مادر) خود بازمی‌گردد. سیب در اصل از خاک پدید آمده و دوباره به خاک می‌رود، نوعی ظهور پیوسته که در نهایت به صورت یگانه درمی‌آید.

سیب از درخت می‌افتد/ سیب از درخت می‌افتد/ ... آن‌ها (ماه، ستاره، خورشید و آسمان) فرو نمی‌افتند/ و جاذبه‌ی خاک/ برای سیب‌های درخت‌خاکی است/ برای سیب‌های سرزده از خاک (صفارزاده، ۱۳۸۴: ۶۸ و ۶۹)

در شعر «سفر بیداران»، سخن از امام خمینی (ره) است که با وجودش، روشنگری و آگاهی را به ملت خود و همه‌ی مسلمانان عطا کرد. همچنین در این شعر، هویت و ریشه‌ی انسان مورد توجه است:

بلدوزر زمان/ تمام حکومت‌ها را/ از ریشه برمی‌دارد/ ای شاهد زمانه/ تو ریشه‌ی بودن را چگونه می‌یابی/ حرفی بزن/ این مغز/ این دست/ این پا/ این سینه را/ از جایگاه خویش جدا کردند/ از اصل خویش جدا کردند/ اما روح از فراق جسم نمی‌میرد/ می‌ماند/ و جسم هرچه می‌خورد از خاک است/ و هرچه می‌خورد خودِ خاک است (صفارزاده (ب)، ۱۳۸۶: ۳۴)

²⁰ . Atharva-veda

²¹ . parjanya

در این سطرها تکیه بر اصالت و ریشه □ دار بودن انسان □ها است. اصالت انسان، ریشه □ی او می □گردد و در نهایت این وجود انسان است که از خاک است و به خاک می □رسد(خلقناه من طین) پس انسان خاک است و خاک انسان است.

در بند پسین، خاک با «درخت» و «خون» پیوند می □خورد و این وجودش تبدیل به زمین می □شود. در اینجا صحبت از ایزد زمین - مادر است که «رمز طبیعت بارور است و با درخت کیهان همدست و همراه است.»(دوبوکور^{۲۲}، ترجمه ستاری ۱۳۸۷: ۹) وجودش با درخت یکی می □شود تا به اصل و ریشه □ی خود که همان زمین است، برسد؛ چون وجودش جدای از زمین نیست، هم او خوراک زمین است و هم زمین خوراک او. و خاک چیست/ خون من و درخت/ و جسم در آفتاب می □خشکد/ گرد می □شود/ زمین می □شود/ زمین/ خوراک تو خواهد شد/ و تو خوراک زمین خواهی شد (صفارزاده(ب)، ۱۳۸۶: ۳۵)

صفارزاده در شعر «سفر اول»، به پراکندن خاکستر مردگان در رود گنگ توجه کرده است؛ خاکستری که به اعتباری در رود گنگ زندگی دوباره بدست می □آورد. بنابر عقاید هندوان، خاکستر انسان □ها در این رود به ولادت مجدد و حیاتی دوباره^{۲۳} می □رسد. این دگرگونی، موجودی فانی را به موجودی فنا □ناپذیر، موجودی جسمانی به موجودی روحانی و موجودی الهی تبدیل می □شود.(یونگ، ترجمه فرامرزی، ۱۳۶۸: ۶۴) از «پنج دری» همیشه باد خنک می □آمد/ نسیمی از رود گنگ می □گذرد خاکستر این مردگان را خواهد برد/ بادبزنی □های برقی خاموش کنیم (صفارزاده(ت)، ۱۳۸۶: ۱۱) در ولادت مجدد، این خاکستر، پس از مرگ انسان به زمین یا رود گنگ باز می □گردد تا دوباره به عالم حیات باز آید و در زمین می □آرامد و جان تازه می □یابد. رود گنگ در میان هندوان از قداست خاصی برخوردار است، این رود را برگزیده □ی ویشنو^{۲۴} (اله □ی بزرگ هندوان) می □دانند. گاهی خود گنگ نیز به مرتبه □ی الوهیت می □رسد.

در صفحات پسین این شعر، سخن از «زندگی قبلی» که همان «تناسخ»^{۲۵} است. در عقاید بودا و هندو، برای انسان افزون بر زندگی مادینه و کنونی، دو زندگی دیگر قائلند که عبارتند از: زندگی قبلی (عالم زر در باور مسلمان) و زندگی بعدی. این باورها وجود تناسخ را در عقاید آن □ها توجیه می □کند. «تناسخ استقرار هستی انسان پیش از مرگ است و گاهی به صورت رستاخیز که استقرار مجدد هستی انسان پس از مرگ است. در اینجا عنصری جدید وارد می □شود که عبارت است از: تغییر ماهیت^{۲۶} و یا تغییر شکل^{۲۷} وجود شخص است.»(یونگ، ترجمه سلطانی، ۱۳۸۶: ۶۳)

22 . De beaucorps

23 . rebirth

24 . Vishnu

25 . resurrection

26 . transmutation

آیا تو در زندگی قبلی □ ات آن ریاضیدان مخترع نبودی / این را من در برزخ کشف
خواهم کرد (صفارزاده (ت)، ۱۳۸۶: ۱۵)

۲- آفتاب (نور)

نور، روشنایی و آفتاب از عناصری هستند که صفارزاده برترین مفاهیم انتظار و هدایت □ شدگی را در آن متجلی ساخته است و با بهره □ گیری از عقاید باستانی هندی، ایرانی و فلسفه □ ی اشراق، به واژگان نور، آفتاب و حتی ستاره (نمودی از روشنی و الهه □ ی میترا) جهتی نو و نمودی اسطوره □ ای داده است. شاعر افزون بر بیان ویژگی □ های الهه □ وار آفتاب و روشنایی او، تلاش کرده تا ارزش □ های کهن این الهه را با جلوه □ ای اسلامی و اشراق گونه (عرفانی و فلسفی) همسو سازد. نمودهایی از نور و روشنی را در سروده □ ی «سفر عاشقانه» می □ بینیم:

پرواز آفتاب لب بام است / مقصد به گم شدن و تاریکی دارد / ... / وقتی که از نمای فاخر
شعرت / به خویش می □ بالی / آیا ارج تشبیه را در □ می □ یابی / آیا دست تو هم / همچون
دست الفاظ / به سوی بلندی / به سوی نور / به سوی نیروانا هست (صفارزاده، ۱۳۵۶: ۶۹-
۷۰)

در این بند توجه به اعتلای وجودی از طریق نور، روشنایی و ملکوت شده است. «نیروانا» از مفاهیم و اصطلاحات آیین بودا است که در تعریف آن آمده «نیروانا مقصد رهایی از جهان و تولد مجدد و یک بهشت بودا است.» (ولوفگانگ شومان^{۲۸}، ترجمه پاشائی، ۱۳۷۵: ۱۵۴) نیروی رهایی از رنج و رسیدن به بی □ مرگی است و در سایه □ ی این بی □ مرگی است که روشنایی و شهود میسر می □ گردد. به دلیل علاقه و توجه بیش از حد شاعر به نمادهای هندی و جهان آرمانی در آیین هندی، عناصر نورانی و اشراق را در کنار نیروانا (ملکوت) قرار می □ دهد. در واقع رستگاری مورد توجه فلسفه □ ی هند و به ویژه یوگا (کشف حجاب) که نابود □ کننده □ ی غفلت است، در نتیجه به اشراق می □ انجامد و پس از دستیابی به اشراق و روشنی ذاتی و الوهی و از میان رفتن پرده □ های تاریکی، [فرد] به معرفت خود و پروردگار می □ رسد. (شایگان، ۱۳۸۸: ۶۲)

در بندهای پسین بازهم به آفتاب توجه شده است که با مهر و دوستی، زندگی دوباره می □ بخشد. صفارزاده چنان از آن آفتاب، نورانی می □ شود که پس از پر شدن از الوهیت این عنصر، با عطسه □ ای (نمادی از مرگ مختصر) که می □ زند، وجود خاکی و پلید را از خود دور می □ سازد و تلاش می □ کند به بینش و شهودی، جدای از بینایی ظاهر برسد.
از آفتاب آنگونه روشنم / که هرگاه عطسه □ یی بزنم / هزار تپه □ ی خاکی را / از چشم □ های باز / ولی ناینا / بیرون خواهم راند (صفارزاده، ۱۳۵۶: ۸۷)

در شعر «دست درخت و برگ»، رویش گیاهان و درختان به سوی نور است؛ نور منبعی الهی است که موجودات ماورائی و ارواح را به سوی خود می □ کشد، این موجودات نیز همانند این امور بی □ وزن و ماورائی □ اند و از زمین مادر به سوی آسمان پدر در حال رویش □ اند. پیوند این دو را واسطه □ گری نور خورشید (آفتاب)، سبب می □ شود:

27 . transformation

28 . Wolfgang schuman

با دست برگ/ دست باید داد/ این دست □ های شاکر و شیدا/ پیوسته رو به خالق/ پیوسته رو به بالایی/ پیوسته رو به نور (صفارزاده(الف)، ۱۳۶۶: ۹۱)

در بند بعدی، نور مایه □ ی جان □ بخشی تصوّر می □ شود. در اسطوره □ ها نیز «به وجود نیروی درونی و ناپایدار به نام مایا^{۲۹} درون نور یا الهه □ های روشنایی، همانند میترا و وارونا باور داشتند. با وجود این نیرو، الهه □ ها حرکت می □ کنند و وارونا زمین را می □ پیماید.» (بهار، ۱۳۷۵: ۴۶۵) براساس این باور اسطوره □ ای، نور در این سروده نیز مایه □ ی جان □ بخشی و حرکت گیاهان و درختان می □ گردد:

رگ □ هایشان شمرده و شفاف/ خطوط طالعشان/ پشت و رو یکی/ همه پیداست/ از نور مایه □ ی جان می □ گیرند/ در نور مایه □ ی جان می □ بخشند(صفارزاده(الف)، ۱۳۶۶: ۹۱-۹۲)

در شعر «روشنگران راه»، انسان □ ها با پیوند به «دریای معرفت» به روشنایی برای از بین بردن گمراهی □ دست می □ یابند. در این بند، دریا نمادی از تجلّی نور و روشنایی خورشید می □ گردد تا وجود زنانه و هدایت □ گر خود را با اتصال به منبع نور مادینه (آفتاب) نمایان سازد. ناگفته نماند که شاعر در این سروده، به فلسفه □ ی اشراق نیز نظر داشته است.

هنگام اتصال به دریای معرفت/ جان بندری □ ست/ جای ورود نور، جای صدور نور/ این بلع نور/ این جذب نور/ باید عصاره شود/ نیرو شود/ حرکت شود/ به راه پیوند (صفارزاده(الف)، ۱۳۶۶: ۱۸۰-۱۸۱)

«انوار» در شعر «سیب □ های سرزده از خاک»، گونه □ ای دیگر از اسطوره □ های نور و روشنایی را باز نمود می □ کنند. نورها مجذوب قدرت تقدیراند. انسان نیز در باورهای اسطوره □ ای پس از مرگ به سوی نور بازگشت داده می □ شود. هنگام مرگ انسان، وقتی پیکر و روان انسان به انسان کبیر^{۳۰} کیهانی می □ پیوندد، چشمش به خورشید باز می □ گردد.(الیاده، ترجمه ستاری، ۱۳۷۲: ۱۴۹)

این نورها/ مجذوب قدرت تقدیرند/ آن □ ها مسخرند/ به امر خالق یکتا/ و جاذبه □ ی پر توان زمین حتّی/ قادر نیست/ گامی بردارد/ به سوی سرنگونی انوار(صفارزاده، ۱۳۸۴: ۶۸-۶۹)

۳- ماه

ماه از دیگر مظاهر زنانه □ ی طبیعت در شعر صفارزاده است؛ هر چند این نماد زنانه به اندازه □ ی دیگر عناصر زنانه □ ی طبیعت چون زمین و آفتاب نمود نیافته است. استر هاردینگ^{۳۱} (شاگرد یونگ) بر این باور است که ماه، «در بسیاری از فرهنگ □ های کهن، رمز زن است و چون رمز مانند هر رمزی دوپهلو است؛ زن ایزدماه نیز، هم الهه □ ی عشق و باروری است و هم رب □ النوع مرگ و کین □ توزی، هم سازنده است و هم ویرانگر، هم هستی بخش و هم هستی □ ستان.» (ستاری، ۱۳۹۰: ۱۷۸) این ویژگی دوگانه نیز در ایزد زمین

29 . māyā

30 . macranthrope

31 . Ster hardling

و ایزد ماه قابل مشاهده است و در آن □ها مرگ و زندگی و عشق و نفرت کنار هم ذکر می □شوند. ماه خاصیت دربرگیرندگی و پرورش زمین را نیز به شایسته □ترین صورت انجام می □دهد. بشر نخستین بر این باور بود که حتی در مرگ □انسان □ها، روحشان به سوی ماه و زمین بازمی □گردد و تجدید حیات پیدا می □کند.

در شعر «بالایی کلام» ماه در آغاز، کره □ای خاکی تصور می □شود؛ اما بعدها دچار دگرگونی و مظهر حیات دهی و زندگی بخشی و شناسایی می □گردد: و گفته □اند/ زمین در گردش است گرد ساحت خورشید/ هم گفته □اند/ ماه کره □ای خاکی است (صفارزاده (پ)، ۱۳۸۶: ۱۰۵)

در اینجا نمود زنانه □ی ماه، به منزله □ی موجودی بی □جان و خاکی تنزل مقام پیدا می □کند؛ اما در بند پسین، ماه و خورشید به دو مظهر والا تغییر چهره می □دهند و موجودات زنده و زندگی بخش تلقی می □شوند:

نورآوران/ در گردشند و مسخر/ و این دو مظهر والایی/ حیات دیده □وری/ علم سال و ماه □شناسی/ و شکر نعمت □داری را/ به امر الرحمان به زندگان زمین/ هدیه می □کنند (صفارزاده (پ)، ۱۳۸۶: ۱۰۷-۱۰۸)

ماه در سروده □ی «جمعه دیدار» وجودی انسانی پیدا می □کند. ماه از کتف خویش برای زمین «سجاده □یی» پهن می □کند. با گستردن سجاده برای زمین، ماه همذات و هم گوهر زمین می □گردد و باروری را به همراه خود می □آورد. ماه زن ایزدی است که نه تنها انسان □ها، بلکه زمین را با نور و روشنایی خود بارور می □کند و می □گستراند. این دو عنصر در کنار هم، به تکامل وجودی و الهه □وار دست می □یابند.

از پایگاه آسمانی سرداب/ او چیره می □شود/ به مهممه □ی ماه/ و ماه که می □آید/ بر کتف خویش/ سجاده □یی برای زمین دارد/ مهتاب/ قبله را/ به خیل خواب رفته نشان می □دهد/ زمین کلید گنج خانه □ی خود را/ به پیشگاه روان می □کند (صفارزاده (الف)، ۱۳۶۶: ۱۳۸-۱۳۹)

صفارزاده گاهی ماه را نمودی از انسان کامل قرار داده است که سبب جلوه □گری سایه (نمود تاریکی و پلیدی) می □شود. در این بخش نقش مهتاب به مادر فرزانه □ای بدل می □گردد که کمک می □کند تا موجودات بی □ارزش از وجود پست و کم □مایه □ی خود دور شوند:

آن □سوی قلعه سایه □ها در مهتاب قد می □کشند/ اما دستشان فقط به سقف مهتابی می □رسد/ و با حباب □های سوخته بازی می □کنند (صفارزاده (ت)، ۱۳۸۶: ۱۸)

۳.۲- تقدس زنان (مادر مثالی)

کهن □الگوها یا آرکی □تایپ □ها^{۳۲} تصاویر ذهنی ناخودآگاه جمعی را تشکیل می □دهند. اسطوره □ها نیز نمودی از کهن □الگوها هستند که به مدد آن □ها وجود می □یابند؛ بنابراین مفاهیم کهن و کهن □الگوها به گونه □ای ناهشیار در ذهن، یافت و در رؤیاهای ما جلوه □گر می □شود. مادر مثالی یکی شاخص □ترین کهن □الگوها است. مادر یا زن در دوران کهن (اساطیر باستانی) نمودی از باروری و زندگی □بخشی به شمار

می □ آمد که با مادر زمین یکی فرض می □ شد. «مادر مثالی مانند هر «صورت مثالی» دیگر در صور مختلف، تقریباً نامتناهی جلوه می □ کند. صفات منسوب به مادر مثالی عبارتند از: شوق و شفقت مادرانه، قدرت جادویی زنانه، فرزاندگی و رفعت روحانی که برتر از دلیل و برهان است، هر آنچه مهربان است، هر آنچه می □ پروراند و مراقبت می □ کند و هر آنچه رشد و باروری را دربر می □ گیرد.» (یونگ، ترجمه فرامرزی، ۱۳۶۸: ۲۷) اما مادر مثالی افزون بر این چهره □ ی نیک، چهره □ ای منفی و ویرانگر نیز دارد. فروید^{۳۳} بر این باور بوده است که این زن، «هم زندگی □ بخش است و هم زندگی □ ستان، از این □ رو «تصویر تقدیر» آدمی است که همانا مرگ در پایان زندگی است.» (ستاری، ۱۳۸۰: ۲۰۸) همین چهره □ ی دوگانه □ ی زن و مادر، سبب شده که مردان در طول تاریخ، از آن □ ها بر حذر باشند (فریب □ شان را نخورند!) و در سایه □ ی عشق به آن □ ها، خود را فانی نسازند؛ اما می □ بینیم که بسیاری از مردان و قهرمانان بزرگ در راه عشق به زن یا مادر نابود شده □ اند.

۱- مادر نیک

وجود مادر نیک در شعرها، داستان □ ها، قصه □ ها و اساطیر به فراوانی یافت می □ شود. در این اساطیر، مادر نیک با مادر زمین پیوند می □ خورد که باروری و حاصلخیزی وجه مشترک آن □ هاست. «مادر نیک تداعی □ گر اصل حیات، تولد، گرما، پرورش، حمایت، باروری، رشد و فراوانی است.» (گرین، لیبر و دیگران^{۳۴}، ترجمه طاهری، ۱۳۷۶: ۱۶۴) مادر نیک این نقش □ ها را به عهده دارد تا فرزندان خود را به زندگانی شایسته و والا سوق دهد.

الف- مادر (در مفهوم عام)

صفارزاده در شعر «سفر عاشقانه»، به ستایش مادر مهربانی پرداخته است که به فرزندش عشق می □ ورزد. بی □ گمان مادر شدن در نظر او، ارزشی جادویی دارد. این مادر «گرمابخش اصل زندگی است. نماد ایثار، فداکاری و سرچشمه □ ی حیات و پرورش است.» (سیف، سلمانی نژاد مهرآبادی و موسی وند، ۱۳۹۱: ۱۲۲)

به روح ناظر او شب بخیر باید گفت / به او / زنی که پیرهنش رنگ □ های خرم داشت / من از سپید و صورتی و آبی / آمیختن را دوست می □ دارم / رنگ □ بی □ رنگی / رنگ □ کامل مرگ (صفارزاده، ۱۳۵۶: ۶۶)

پس از این، مادر نماد تمام زنان و علت غایی جهان و زندگی معرفی می □ شود: آوازی هست / چوپانی هست / ماندانه مادر چوپان بود / و مادر علتها / شب شهادت گل □ های پارس / ای عاشقان خط و شعر و زبان پارسی / ماندانه شاهد بود که مرد بزم و بطالت بودید / مرد جشن و جشنواره بودید (صفارزاده، ۱۳۵۶: ۸۲)

مادر اصل و ریشه □ ی همه چیز معرفی شده است. اوست که به انسان وجود می □ بخشد و پرورش می □ دهد. مادر نیک، «مادر علتها» □ ی جهان است.

شاعر در سروده □ ی «سفر اول»، پسر پنج □ ساله □ ی خود را هزار و پنج □ ساله می □ بیند، به این دلیل که او مادری است که به فرزندش درس آزادی می □ دهد. شاعر

³³ . Freud

³⁴ . Green, liber& others

نمودی از مادر نیک است که فرزند خود را با آزاداندیشی می‌پرورد تا نادرستی‌ها را از جامعه براند. مهر مادری او، آشکارترین تصویر از مادر نیک است. پسر در سایه‌ی پرورش و آزاداندیشی او، به نفی گناه حضرت آدم و حوا می‌پردازد و قصد دارد، جهان را از وجود گناه پاک کند:

در کوچه‌های تنگ بنارس اگر سیزده ساله‌ای دیدی / که دنبال ارابه‌ی مهاراجه و بانو می‌دود و قلوه سنگ پرتاب می‌کند / او پسر من است / در پنج‌سالگی هزارو پنج‌ساله بود (صفارزاده (ت)، ۱۳۸۶: ۱۵)

ب- حضرت فاطمه (س)

صورت مثالی یا آرمانی حضرت فاطمه (س) در شعر «بانوی ما» تجلی یافته است. صفارزاده در این سروده، افزون بر بیان شخصیت والا و مقدس حضرت فاطمه (س)، برای وی بُعدی ماورائی قائل شده است. همچنین این حضرت را مادر جهانیان و مظهر جاویدان زن نمونه قرار داده است. وی نسل امامانی را که از این مادر روزگار به جا مانده، ریشه‌دارترین و پربارترین نسل روی زمین دانسته است.

حضرت فاطمه (س) با این جلوه‌ی اساطیری، مادر روزگاری است که فقط روشنایی و پاکی را تجربه می‌کند. در هنگام نشستن بانو بر تپه‌ی بلند، خورشید روشنایی‌بخش طلوع می‌کند و این روشنی، وجود اسطوره‌ای این شخصیت را نمایان‌تر می‌سازد:

بانو نشسته بود / بر تپه‌ی بلندی خورشید / از بطون دشت برون می‌زد / یکی شدن آفتاب و خاک / رنگ‌گریبی داشت (صفارزاده (الف)، ۱۳۶۶: ۱۰۴)

این بند، اشاره به اتحاد نور و خاک در برابر حضرت فاطمه (س) و یکی شدن او با منبع نور (آفتاب) است. این بانو -مادر زمین و زمینیان- نمودی از مادر نیک اساطیری است که همه را در زیر سایه‌ی خود می‌پروراند.

در بند پسین، حضرت فاطمه (س) ریشه، میوه، برگ و بار و پرثمرترین درخت ماندنی روزگار معرفی می‌شود همچنین او نخستین بانویی است که نسل امامان را از خود به جا گذاشت. درخت در این جا نمودی از این حضرت است که در سراسر جهان ریشه دوانده و جلوه‌ای جهانی یافته است. «تصویر مثالی درخت، به مثابه‌ی آینه‌ی تمام نمای انسان و ژرف‌ترین خواسته‌های اوست. ریشه‌های قوی بنیاد این درخت که در اعماق زمین فرورفته‌اند، باقی و پایدارند و گواه بر پویایی رمزی که همواره سرزنده و جاندار است.» (دوبو کور، ترجمه ستاری، ۱۳۸۷: ۸)

او / میوه / ریشه / او / برگ و بار / او / پرثمرترین درخت ماندنی روزگار (صفارزاده (الف)، ۱۳۶۶: ۱۰۵)

آن بارورترین درخت عالم و آدم / در جان ما / هزار ریشه دوانیده / بانوی عارفان / فاطمه زهرا (صفارزاده (الف)، ۱۳۶۶: ۱۱۸)

همچنین این حضرت دارای «مادرانه‌ترین دامن» (صفارزاده (الف)، ۱۳۶۶: ۱۰۶) است. دامن این مادر، برابر است با دامن تمام مادران جهان از آن جهت که وی کهن‌الگوی مادر روزگار است.

بانو به صدر مصطبه‌ی عشق آمده / در بین ماست / ... سرم به دامن بانو برمی‌گردد / اعضای جان ما / دوباره پراکنده‌ست / دوباره پریشان است (صفارزاده (الف)، ۱۳۶۶: ۱۱۱)

شاعر برای بانو قبری تصوّر نکرده و قبر او را «قلب ما» پنداشته است. قبر بانو را «قبر هفتگانه» پنداشته که بازهم درون قلب ماست. عدد «هفت» رمزی از قداست و پاکی در میان بیش □ تر اقوام است. عدد هفت، چهل، سی و سه، هفتاد و ... از اعداد مقدس □ اند که دلالت □ های مختلفی دارند؛ اما «قبر هفتگانه» نشانی از جامعیت و کمال این قبر دارد که با وجود ناپیدایش، کلیّت جهان را در خود خلاصه می □ کند.

بانوی ما/ آن قبر هفتگانه/ آن گور رو نهفته/ از دیدار اشقیا/ در قلب ماست (صفارزاده (الف)، ۱۳۶۶: ۱۱۲)

پ- حضرت زینب (س)

حضرت زینب (س) از شجاع □ ترین و بی □ باک □ ترین زنان تاریخ اسلام است که پس از واقعه □ ی کربلا، با شجاعت تمام در برابر ستم دستگاه حاکمه ایستادگی کرد و به اعتراض علیه نابرابری □ ها پرداخت. صفارزاده شجاعت این بانو را در شعر «سالار صبر» به نمایش کشیده است. در آغاز او را «محافظ و پرستار» معرفی کرده است که این دو ویژگی، از وجود مادر نیک و مهربانش سرچشمه می □ گیرد:

سالار صبر/ بی عون/ بی محمّد/ بی □ شکوه از شهادت فرزندان/ مغموم واقعه □ ی نزدیک/ در سرآوری خیمه □ ها/ محافظ و پرستار (صفارزاده (پ)، ۱۳۸۶: ۵۱)

این بانو پس از پرورش فرزندان خود و برادرانش، به حمایت از آن □ ها و تکمیل نقش مادرانه □ ی خویش مشغول می □ شود:

بانوی ما/ اگرچه از جدّ و از پدر و مادر/ وقایع تقدیر را دانسته است/ بنا به امر خالق مَنان/ در اوج فاجعه □ ی عاشورا/ و بعد از شهادت سقّای کربلا/ و در جوار پیشوای شهیدان/ آینده را/ جمال اعظم تقدیر را/ زیارت فرمود (صفارزاده (پ)، ۱۳۸۶: ۶۲-۶۳)

همچنین به تصویرسازی صبر حضرت زینب (س) نیز توجه شده است:

و صبر زینب/ که راز را می □ داند/ صبر امانت □ داران است (صفارزاده (پ)، ۱۳۸۶: ۶۵)

۲- کهن □ الگوی مادر وحشتناک

مادر وحشتناک همواره یادآور سختی □ ها، خشونت □ ها و بدخلقی □ های یک مادر یا همسر است که با خلق و رفتار نابهنجار خود، دیگران را رنجیده خاطر می □ سازد؛ اما این صورت ازلی مادر وحشتناک، فراتر از یک مادر زمینی است و وجودی □ مرگ □ آفرین و هراس □ آور دارد که در اساطیر به صورت جادوگر و ساحره □ ای بدکیش و پلید ظاهر می □ شود.

سودابه در شعر «از نام □ های دیگر سودابه»، نماد زن وسوسه □ گر و مکار است. در این سروده، دید زنانه □ ی شاعر در مورد سودابه تغییر می □ کند و حتی موجودات و اشیاء دیگر نیز نام سودابه به خود می □ گیرند. سودابه نمودی از کهن □ الگوی مادر دهشتناک و خوف □ آوری را بازتاب می □ دهد که با حيله □ گری جلوه □ های نیکی را از بین می □ برد؛ اما او نیز کشته □ ی وسوسه □ هایش می □ گردد:

سودابه میز/ سودابه باغ/ سودابه سکه/ سودابه دام و دانه است/ رستم تو می □ رسد/ آسیمه سر/ با خنجری که آخته از انتقام خون/ سودابه مرده است/ سودابه را سیاوش کشته/ هم او که وسوسه را کشته □ ست (صفارزاده (ب)، ۱۳۶۶: ۴۲)

مقصود شاعر از شعر «نامادری»، همان دنیا است که همه را به کام خود فرومی‌برد و نابود می‌کند. دنیا، مادر دهشتناک اساطیری است که همه را در دشمنی‌ها و خبثت‌ها، غرق می‌کند:

چه زخم زبانی دارد / این نامادر / این دنیا / قلب تو / از زبان این عجززه / زخم است (صفارزاده (الف)، ۱۳۶۶: ۱۴۷)

صفارزاده «مادر تاجی» را در شعر «سفر اول» مادر وحشتناک پنداشته است. در این سروده، سخن از همبازی دوران کودکی خود-تاجی- به میان می‌آورد که در هفت سالگی مرده بود. مادر تاجی را به این دلیل که او را آزار می‌داد، مادری وحشتناک و بد نشان داده است، اما پدر او را مردی مهربان و بخشنده توصیف کرده است. در نهایت تاجی مقهور شرایط نامناسب زندگی خود می‌شود و می‌میرد:

بهترین همبازی من دختر همسایه‌مان بود / که در هفت سالگی مرد / اسمش تاجی بود ... / مادرش دوباره او را با لگد از خواب بیدار کرده بود / و او گفته بود پدر بگذارید پیش شما بمانم / پدر دستمال گوشت و انگور را به او می‌داد (صفارزاده (ت)، ۱۳۸۶: ۱۱)

بحث و نتیجه گیری

زن شگفت‌انگیزترین آفریده‌ی پروردگار است. وجودش تحفه‌ی برای حضرت آدم بوده است. زن و باورهای مربوط به او پهلو به پهلو مفاهیم اسطوره‌ی ای رشد و نمو یافته‌اند. جنبه‌های اسطوره‌ی ای وجودش با باروری، زاینده‌گی و نامیرایی پیوند خورده است. طاهره صفارزاده با بهره‌گیری از اساطیر ملل، تلاش کرده تا مفهوم حقیقی جاودانگی و پرورندگی زن را در سروده‌هایش منعکس سازد و زن را از شاخص‌ترین اسطوره‌های جاودانگی قلمداد کند. بررسی اشعارش نشان می‌دهد که زنانگی و لحن زنانه‌ی او در شعرهای آغازینش (دهه‌ی ۵۰) نمایان‌تر بوده است؛ بنابراین عشق، احساس و زبان زنانه‌ی خود را در توصیف زیبایی‌های عشق زنان و مادران به اوج رسانده است. بینش زنانه‌ی او در بیش‌تر سروده‌ها، جنبه‌ی ای الهی و ماورائی یافته که این مزیت، آن‌ها را به اسطوره‌ی وارگی نزدیک‌تر ساخته است. وی زن را در زاینده‌گی و جاودانگی همسان با الهه‌ی مادر و آناهیتا تصور کرده و وجود ماورائی‌اش را از طریق بُعد الهه‌وارشان، شکوفا ساخته است. اسطوره‌های زنانه‌ی طبیعت و مادر مثالی (تقدس زنان) نیز با توجه به رشد باورهای اسطوره‌ی ای، نمایان‌تر شده‌اند. زن در بیشتر سروده‌هایش جلوه‌ی ای از عناصر طبیعت را بازتاب داده و در عناصری چون زمین، آفتاب و ماه نمودار شده است. ویژگی‌های مادر مثالی نیز در جامه‌ی مادر نیک بیش از مادر وحشتناک نمایان شده است. صفارزاده در این باره از جلوه‌ی ای مادر مثالی نیک حضرت فاطمه (س) و حضرت زینب (س) سود برده و سایه روشنی از سیمای مادر وحشتناک را در جامه‌ی نامادری و زن وسوسه‌گر و مکار نشان داده است.

منابع

- اسماعیل پور، ابوالقاسم. (1387). اسطوره، بیان نمادین، چاپ دوم، تهران، سروش.
- الیاده، میرچا. (1372). رساله در تاریخ ادیان، ترجمه □ ی جلال ستاری، چاپ اول، تهران، سروش .
- بهار، مهرداد. (1375). پژوهشی در اساطیر ایران، پاره نخست و پاره دوم، چاپ اول، تهران، مؤسسه انتشارات آگاه.
- دوبوکور، مونیک. (1387). رمزهای زنده جان، ترجمه □ ی جلال ستاری، چاپ سوم، تهران، نشر مرکز.
- رانک، اتو. (1366). آسیب زایش، رمز و مثل در روانکاوی، گردآوری و ترجمه جلال ستاری، چاپ اول، تهران، انتشارات توس.
- ستاری، جلال. (1380). زن، تصویر تقدیر آدمی است، «هویت ملی و هویت فرهنگی، نوشته و گردآوری جلال ستاری، چاپ اول، تهران، نشر مرکز.
- ستاری، جلال. (1390). سیمای زن در فرهنگ ایران، چاپ ششم، تهران، نشر مرکز.
- ستاری، جلال. (1380). ماه پنهان، «هویت ملی و هویت فرهنگی، نوشته و گردآوری جلال ستاری، چاپ اول، تهران، نشر مرکز.
- سیف، سلمانی نژاد مهرآبادی و موسی □ وند. بهار. (1391) بررسی تحلیل چستی و چگونگی ظهور کهن □ الگوی آنیما و آنیموس در شعر طاهره صفارزاده، «زن در فرهنگ و هنر، دوره 4، ش. 1.
- شایگان، داریوش. (1388). بت □ های ذهنی و خاطره ازل، چاپ هفتم، تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
- صفارزاده، طاهره □ الف. (1386). (از جلوه □ های جهانی) گزیده اشعار سال □ های (85-82)، چاپ اول، تهران، هنر بیداری.
- صفارزاده، طاهره □ ب. (1386). (بیعت با بیداری) گزیده اشعار سال □ های (58-56)، چاپ چهارم، تهران، هنر بیداری.
- صفارزاده، طاهره □ پ. (1386). (در پیشواز صلح) گزیده اشعار سال □ های (74-68)، چاپ دوم، تهران، هنر بیداری.
- صفارزاده، طاهره □ الف. (1366). (دیدار صبح) گزیده اشعار (65-59)، چاپ اول، شیراز، انتشارات نوید.
- صفارزاده، طاهره. (1384). روشنگران راه) گزیده شعرهای (82-78)، چاپ اول، تهران، برگ زیتون با همکاری مؤسسه فرهنگی هنری سیمرخ.
- صفارزاده، طاهره. (1356). سفر پنجم، چاپ دوم، تهران، انتشارات حکمت.
- صفارزاده، طاهره □ ت. (1386). (طنین در دلتا) اشعار سال □ های (50-49)، چاپ پنجم، تهران، هنر بیداری.
- صفارزاده، طاهره □ ب. (1366). (مردان منحنی) گزیده اشعار (4957)، چاپ اول، شیراز، انتشارات نوید.
- فتح علی زاده، شقایق. دی و بهمن. (1386) اسفندگان، جشن بزرگداشت زن و زمین، «فردوسی، دوره □ ی جدید، ش. 61-60»

- فدایی تهرانی، آزاده. خرداد». (1384) انسان در نمادها و اسطوره □ها»، آناهید، ش. 6. فره وشی، بهرام. (1379). ایرانویج، چاپ پنجم، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- کمبل، جوزف. (1388). قدرت اسطوره، ترجمه عباس مخبر، چاپ پنجم، تهران، نشر مرکز.
- گرین، ویلفرد، ارل لیبر و دیگران. (1376). مبانی نقد ادبی، ترجمه □ی فرزانه طاهری، چاپ اول، تهران، انتشارات نیلوفر.
- مورنو، آنتونیو. (1388). یونگ، خدایان و انسان مدرن، ترجمه □ی داریوش مهرجویی، چاپ پنجم، تهران، نشر مرکز.
- نلی، رنه». (1379). اسطوره □ی قلب در عشق شیفتگی»، جهان اسطوره شناسی)مجموعه مقالات، زیر نظر و ترجمه □ی جلال ستاری، ج 3، چاپ اول، تهران، نشر مرکز.
- نیکو بخت، ناصر، سعید بزرگ بیگدلی و دیگران. تابستان». (1388) بررسی کهن □الگوی آب و درخت در شعر طاهره صفارزاده»، فصلنامه □ی پژوهش □های ادبی، س 6، ش 24. ورمارزن، مارتین. (1380). آیین میترا، ترجمه بزرگ نادرزاده، چاپ سوم، تهران، نشر چشمه.
- ولفگانگ شومان، هانس. (1375). آیین بودا، ترجمه ع. پاشائی، چاپ دوم، تهران، انتشارات فیروزه.
- یاحقی، محمد جعفر. (1375). فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، چاپ دوم، تهران، انتشارات سروش.
- یونگ، کارل گوستاو. (1386). انسان و سمبولهایش، ترجمه □ی محمود سلطانیه، چاپ ششم، تهران، جامی.
- یونگ، کارل گوستاو. (1368). چهار صورت مثالی، ترجمه □ی پروین فرامرزی، چاپ اول، مشهد، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.

Mythical Feminine Concepts In The Poems Of Tahereh Saffarzadeh

N. Gobanchi*
I. Darabpour**

Abstract

Poem is one of the widest areas of myths presence and feminine symbols. In contemporary literature, Tahereh Saffarzadeh in her approach to freedom conceptualized the existence of woman to enrich her poems. She considered the woman as a symbol of productivity and nurturing human beings. For this reason, in most of her poems, mythical and god-like dimension has been attributed to woman. In this research, the concepts of woman creation, femininity, love, woman emotions and saffarzadeh's feministic language were investigated. Eternity and development of mythic existence of woman underneath of Gods like "greater mother" and "Anahita" have been represented. Moreover, womanish symbols of nature like earth, sun, moon and woman's holiness issue (Instance mother) in the face of ideal mother and horrid mother were investigated. However the effect of mother goddess of the greater mother, Anahita, mother-earth and the archetype of good mother in Saffarzadeh's poems are more obvious than other mythic and womanish concepts.

Keywords: Tahereh Saffarzadeh, myth woman, lord woman. * Farsi Language and Literature Department, Payam Noor, Abadan Branch, Ababdan, Iran(corresponding author, email: n.gobanchi@gmail.com)
** Farsi Language and Literature Department, Islamic Azad University Ahwaz Branch, Ahwaz, Iran(email: isa_dar@yahoo.com)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی